بانوان حكومت جهانى

صيانه الماشطه

فاطمه كاووسى فر

مقدمه

صيانه الماشطه, آرايشگر دختر فرعون و همسر خربيل, مردى كه در قرآن كريم از او به ((مومن آل فرعون)) ياد شده, مى باشد.(1)

اين بانو, در ثبات ايمان و صبر و تحمل, كارى كرد كه نظير آن در تاريخ كمتر ديده شده است و در كتاب ((خصائص الفاطميه)) روايت شده كه در دولت حقه ى امام زمان(عليه السلام) سيزده زن براى معالجه ى مجروحان به دنيا رجعت مى كنند كه يكى از آن ها همين ((صيانه الماشطه)) است.

از ابن عباس ـ صحابى پيامبر ـ روايت شده كه رسول خدا(صلى الله عليه وآله و سلم) فرمود:

((وقتى در معراج بودم, رايحه و بوى بسيار خوش و نيكويى به مشامم رسيد, به جبرييل گفتم: اين چه بويى است؟ جبرييل گفت: اين رايحه و بوى خوب, مربوط به آرايشگر آل فرعون و فرزندان اوست.))

# # #

روزى ((صيانه)) مشغول آرايش و شانه كردن موى دختر فرعون بود, ناگاه شانه از دست او افتاد, آن را برداشت و گفت: ((بسم الله)) دختر فرعون به او گفت: آيا پدر مرا مى گويى؟ صيانه گفت: خير, بلكه كسى را مى گويم كه پروردگار من و پروردگار تو و پدر توست. دختر فرعون گفت: حتما اين حرف تو را به پدرم خواهم گفت. صيانه هم گفت: بگو, من هيچ ترسى ندارم.

دختر فرعون اين جريان را به پدرش گفت. فرعون آتش خشمش مشتعل گشت و دستور داد صيانه و فرزندانش را حاضر كردند. به او گفت: پروردگار تو كيست؟ صيانه گفت: پروردگار من و پروردگار تو الله است.

هر چه فرعون خواست او را از اين عقيده منصرف كند, نتوانست. به او گفت: اگر از اين عقيده ات دست برندارى, تو را و فرزندانت را در آتش مى سوزانم.

صيانه گفت: بسوزان, مرا باكى نيست. فقط از تو مى خواهم كه پس از سوزاندن, استخوان هايمان را جمع كنى و آن ها را دفن نمايى. فرعون گفت: اين خواسته ات را به خاطر حقى كه بر ما دارى اجابت مى كنم.

دستور داد تنورى از مس ساختند و در آن آتش افروختند. يك پسر او را در آتش انداختند تا پاك بسوخت و آن زن نظاره مى كرد و يك يك, بقيه ى فرزندانش را نيز در آتش انداختند تا اين كه نوبت به طفل شيرخواره رسيد. حال صيانه منقلب گرديد; در آن حال كودك شيرخواره به زبان آمد و گفت:

((اى مادر! صبر كن كه تو بر حق هستى و بين تو و بهشت يك گام بيشتر نيست.))

پس طفل را با مادرش در تنور انداخت و سوزانيد.

گر ببينى يك نفس حسن ودود

اندر آتش افكنى جان و وجود(2)

در آن حال ((آسيه)) همسر فرعون ديد كه ملايكه روح صيانه را به آسمان مى برند, چون اين صحنه را ديد, يقين و اخلاص و تصديق او زيادتر گشت.

در همين هنگام, فرعون بر آسيه وارد شد و از آن چه با صيانه كرده بود, خبر داد.

آسيه گفت: واى بر تو اى فرعون! چه چيز تو را بر خداوند جل و علا جرإت داده و جسور نموده؟!

فرعون گفت: شايد تو هم به جنونى كه دوستت مبتلا شده بود, گرفتار شده اى!

آسيه پاسخ داد: من به جنون مبتلا نشده ام, وليكن به خداوند جل و علا كه پروردگار من و پروردگار تو و پروردگار عالميان است,

ايمان آوردم.

فرعون مادر آسيه را حاضر كرد و به او گفت: دخترت ديوانه شده, به او بگو به خداى موسى كافر شود و گرنه قسم مى خورم كه مرگ را به او بچشانم.

مادر با دخترش خلوت كرد و از او خواست تا با خواسته ى فرعون همراه شود و امرش را در كفر به خداى موسى بپذيرد, اما آسيه نپذيرفت و گفت: آيا به پروردگار متعال كافر شوم! به خدا قسم هرگز چنين كارى را نخواهم كرد.

فرعون دستور داد تا دست ها و پاهاى آسيه را به چهار ميخ كشيدند و آسيه هم چنان در عذاب و رنج بود تا روحش به اعلى عليين و به نزد خداوند پرواز كرد.(3)

داستان خربيل, همسر صيانه

خربيل, پسر عموى فرعون و خزانه دار گنجينه هاى فرعون بوده است و بنابر روايت على بن ابراهيم در تفسير قمى, وى ششصد سال خداوند را پرستيد و در پنهانى او را عبادت مى كرد,اما روزى كه حضرت موسى(عليه السلام) بر سحره پيروز شد, ايمانش را ظاهر كرد و همراه آنان به صليب كشيده شد و به شهادت رسيد.(4)

بنابر تفسير امام حسن عسگرى(عليه السلام), خربيل, قوم خود را به توحيد و يگانگى خداوند و پيامبرى موسى و برترى محمد رسول الله(صلى الله عليه وآله و سلم) بر جميع رسولان و خلق خدا و برترى على بن ابى طالب(عليه السلام) و ساير ائمه بر بقيه ى اوصيإ پيامبران و به برائت و بيزارى از ربوبيت فرعون دعوت مى كرد, تا اين كه خبرچينان و بد گويان, ماجرا را به فرعون گزارش دادند و گفتند كه خربيل مردم را به مخالفت تو دعوت مى كند و دشمنانت را بر دشمنى تو كمك مى كند.

فرعون به آن ها گفت: او پسر عم من و جانشين من بر ملكم و ولى عهد من است. اگر آن چه مى گوييد راست باشد, مستحق شديدترين و سخت ترين عذاب به خاطر كفران نعمت من است و اگر دروغ باشد, شما مستحق شديدترين عذاب و شكنجه مى باشيد.

سپس دستور داد خربيل و همه ى آن بدگويان حاضر شدند.

خربيل گفت: اى پادشاه! آيا تاكنون دروغى از من شنيده اى؟ گفت: نه. خربيل گفت: از آنان بپرس پروردگار شما كيست؟ گفتند: فرعون. گفت: بگو خالق شما كيست؟ گفتند: فرعون. گفت: از ايشان بپرس روزى دهنده ى آن ها كيست؟ و چه كسى بلاها را از آنان دفع مى كند؟ گفتند: اين فرعون است.

آن گاه خربيل گفت: اى فرعون! من گواه مى گيرم تو را و هر كه را نزد تو حاضر است كه پروردگار ايشان پروردگار من است و خالق ايشان خالق من است و رازق ايشان رازق من است و اصلاح كننده ى معيشت آن ها, اصلاح كننده ى معيشت من است و من هيچ پروردگارى و هيچ خالقى و رازقى غير پروردگار و خالق و رازق آن ها ندارم.

خربيل اين جملات را گفت, در حالى كه غرض او, پروردگار و خالق و رازق واقعى آن ها بود و اين معنى بر فرعون و حاضرين پوشيده ماند و گمان كردند كه او فرعون را مى گويد.

در اين جا فرعون به آن ها گفت: اى مردان بدكردار و اى كسانى كه در ملك من فساد مى كنيد و مى خواهيد بين من و پسر عمويم كه ياور من و ولى عهد من است, فتنه به وجود آوريد و در پادشاهى من رخنه بيندازيد; شما مستحق شديدترين عذاب من هستيد.

پس امر كرد كه ميخ ها آوردند و بر ساق ها و سينه هاى آنان كوبيدند و گوشت بدنشان را از استخوان جدا كردند.(5)

خداوند متعال در هر حالى خربيل را حفظ مى كرد و خدا پرستى او هم چنان بر فرعون و اطرافيانش پوشيده ماند, اما زمانى كه حضرت موسى(عليه السلام) به پيامبرى مبعوث شد و با آوردن معجزات, سحر ساحران را باطل نمود, ايمانش را ظاهر كرد و همراه آنان به صليب كشيده شد و سرانجام به شهادت رسيد.

در تفسير قمى روايت شده كه مومن آل فرعون در حالى كه دستان و انگشتانش بر اثر صليب, خشك و فلج شده بود, با همان دستان به قومش اشاره مى كرد و مى گفت:

(يا قوم اتبعون إهدكم سبيل الرشاد)(6); ((اى قوم, مرا اطاعت كنيد تا شما را به راه رشد و كمال هدايت كنم)) و در ادامه ى آن خداوند متعال مى فرمايد: (فوقيه الله سيئات ما مكروا)(7); ((پس خداوند او را از نقشه هاى سوء آنان نگاه داشت.))

امام صادق(عليه السلام) مى فرمايد: ((و الله لقد قطعوه اربا اربا ولكن وقيه الله إن يفتنوه فى دينه));(8) به خدا قسم كه او را تكه تكه كردند و لكن خداوند او را از اين كه در دينش بلغزد حفظ كرد و نگاه داشت.

و هم چنين احاديث بسيارى از طريق خاصه (شيعه) و عامه (سنى) وارد شده است كه ((صديقان (بسيار تصديق كنندگان پيامبران) سه كس هستند; مومن آل فرعون, مومن آل ياسين و على بن ابى طالب(عليه السلام) كه بهترين آن هاست.))(9)

پى نوشت ها:

1. سوره ى مومن, آيه ى 28 (و قال رجل مومن من آل فرعون...).

2. دفتر چهارم مثنوى.

3. بحارالانوار, ج 13, ص 163و ;164 حياه القلوب, ج 1, ص 243.

4. رياحين الشريعه, ج 5, ص 153.

5. تفسير امام حسن عسگرى(عليه السلام), ص 357.

6. سوره ى مومن, آيه ى 38.

7. سوره ى مومن, آيه ى 45.

8. تفسير قمى, ج 2, ص ;258 بحارالانوار, ج 13, ص 162.

9. خصال صدوق, ج 1, ص ;184 تفسير فخر رازى, ج 3, ص 57.